

E.I.R press release

eirna@eirna.com

Weisbaden, Federal Republic of Germany, tel: 49-677-73650



اصول لاروش

منافع ما در جنوب غربی آسیا

بقلم: لیندن ه. لاروش

۱. در این جنگ نامتقارن حاضر در عراق، نه مسبب آن و نه راه چاره آن، هیچکدام در موقعیت جو متشنج کنونی عراق یافت نمی شود. هیچ دلیل اخلاقی و یا نظامی واضحی برای پافشاری بر این سیاست نگه داشتن نیروهای نظامی آمریکا در خاک عراق وجود ندارد. بنابراین، ما می بایستی هرچه زودتر نیروهایمان را امن و سریع از منطقه خارج کنیم.

اگرچه این عملی نخواهد بود مگر آنکه چهارچوب استراتژیکی بزرگتر و مناسبتری طراحی شود که راه حل های شدنی ارائه بدهد.

آنچه هم اکنون گریبانگیر ارتش آمریکا در عراق است، یا عملیاتی است که رامسفلد با دست پاچگی و عجلولانه طراحی می کند، و یا عقب نشینی بی مهابا آنهاست که فقط باعث از هم پاشیدگی بیشتر و بی پایان وضعیت آمریکا در سطح جهانی میشود. بنابراین، در این شرایط، این مسائل می بایست بصورت استراتژیکی و حسابشده اصلاح بشوند.

۲. برای تعریف یک راه حل عملی برای این بحران، می بایستی دیدگاهمان را از موضوع عراق، به کل جنوب غربی آسیا تغییر دهیم. تنها در صورت مشخص کردن سیاست منافع آمریکا در خاورمیانه بشکل بیانیه ای واضح و منسجم، به عنوان شیوه سیاسی مشخصه آمریکا است که می توان راه بردهای بادوام و پایدار برای اوضاع عراق مطرح کرد.

۳. در جهت سیاست خارجی آمریکا، جنوب غربی آسیا باید در دایره ۴ منطقه اصلی در نظر گرفته بشود که همکاری مناسب این چهار کشور با یکدیگر برای ایجاد ثبات در منطقه و ملت های ساکن حیاتی است. این کشورها عبارتند از ترکیه، سوریه، ایران، مصر. امنیت کناره شمالی منطقه نیز کاملاً بستگی به حفاظت این مناطق از دخالت های بیجای دیگران در همکاری بین ارمنستان، آذربایجان، و ایران دارد.

تنها از طریق متحد شدن آمریکا بر این حقیقت حاکم بر جنوب غربی آسیا است که می‌توان نیروی ارتش آمریکا را از بحران موجود در عراق خلاص کرد. همچنین، پذیرفتن این تعهد آمریکا از سوی کشورهای دیگر منطقه ضرر روری است. در نتیجه، لازم است که آمریکا بر این مبنا و هرچه زودتر حرکت کند و نیروهای خود را بیرون بکشد.

۴. تلاش برای برقراری امنیت متقابل در منطقه خاورمیانه عملی نخواهد شد مگر اینکه آمریکا همچنین قدمی جسورانه برای تعهد بی قید و شرط خود در برگزاری مذاکرتی برای برقراری موافقتنامه صلح میان دو ملت فلسطین و اسرائیل بردارد. هیچ کس در خاور میانه و یا اکثریت دیگر دنیا هم، دیگر احترامی برای آمریکاقائل نخواهند بود، مگر اینکه او بدون این ابهامات و دروغهای مرسومش برای برقراری آن صلح به اسرائیل و تعویق افتاده فلسطین و ثبات صلح بین آن دو گام بردارد. همانند آنچه در ۱۶۴۸ بعنوان معاهده westphalia مطرح شد.

چنانچه ملتهای جنوب غربی آسیا به چنین توافقی برسند، همراه با پشتیبانی آمریکا، اصلاحات لازم قابل اجرا خواهد بود.

۵. هر چند هیچ سیاست مشابهی که از سوی آمریکا صورت بگیرد، حتی اگر بر طبق آنچه در این نوشته آمده باشد، قابل قبول کشورهای منطقه نخواهد بود، مگر آنکه بنام "اصول لاروش (Larouche Doctrine)" اعلام شود. هیچ شخصیت سیاسی آمریکایی دیگری اعتماد کشورهای عربی و مناطق وابسته آن را با خود ندارد.

اهمیت نقش ذکر نام "لاروش"، خصوصا به خاطر دولت فعلی آمریکا است که تحت کنترل اشخاصی چون دیک چینی و حزب محافظه کار neo-cons است که پیروان لئو استراوس هستند، و هموار بر طبق اصول یوتوپیان خود با عنوان "جنگ بی پایان" و "جنگ برای پیشگیری از جنگ هسته‌ای" عمل کرده‌اند. این

سیاستها از اصول و عقاید ه. گ. ولز (H.G. wells) و برتراند راسل، "حکومت بر دنیا توسط ترور با سلاحهای هسته‌ای، زاده شده‌اند، که دنیا را از زمان بمباران هیروشیما و ناکازاکی تا واقعه ۹۸۹۱ در اروپا در دست خود گرفته است. دیک چینی (معاون رئیس جمهور فعلی) صراحتا کشورهای سوریه، ایران و کره شمالی را هدف اده است و آنها را قربانیان چنین سیاستهایی تصور کرده است. هیچ بیانیه‌ای از سوی آمریکا توسط دنیا در ابعاد بزرگ معتبر نیست، مگر آن بیانیه به دست من نوشته شده باشد، و بعنوان ختم کننده آن سیاست "حکومت دنیا" راسل و سیاستهای دیک چینی که زاده آن طرز تفکر است باشد.

۶. در حال حاضر می بایست وال استریت wall street و کلای وابسته به آن را از تصمیم گیری‌های سیاسی کنار بزنیم. هیچ تلاشی برای "طرح بتفصیل در آمده عقب نشینی نیروها" و با مذاکره برای یک "قرارداد" نباید قبل از دستیابی به موافقتی بر اساس آن اصول گفته شده توسط اکثریت کشورهای شریک منطقه در خاورمیانه، حداقل برای امنیت و پیشرفت منطقه، صورت بگیرد. باید به خاطر داشته باشیم اگر قبل از این توافقات به آن طرحها عمل کنیم به وقایعی چون آنچه در اسلو اکوردز Oslo Accords اتفاق دچار خافتاد واهیم شد و اسباب سود مالی موسسات وابسته به بانک جهانی و تحریف پیاده سازی چنان موجب توافقاتی را خواهد شد که بزرگی آن غیر قابل گفتن است. آن اشتباهات خساراتی را تولید کرد که خلا ایجاد شده توسط مودیگریهای نتانیا هو، اریل شارون و دیگران به دنبال خود آورده است.

الف) تنها اصل "نیت و غرض" که ریشه در قانون اساسی و قانون طبیعی بشریت دارد، همچون اصل بزرگ قانون اساسی "سود و برتری برای دیگران" - که د معاهده ۱۶۴۸ westphalia نیز صریحا بیان شده - می تواند موافقتنامه ای اصولی را تحت چنین شرایطی در بین کشورهای منطقه بوجود بیاورد. دیگر قوانین مثبت به دنباله حسنات این چنین قوانین طبیعی بشریت قابل اضافه شدنند.

ب) مهمترین مسائل اقتصادی منطقه خاورمیانه آب و نیرو است. به عنوان مثال، در مجاورت اسرائیل و فلسطین اشغالی، منابع کافی آب برای زندگی و رشد جمعیت منطقه وجود ندارد تا بتوانند در آرامش کنند. کزندگی مکهای مصنوعی چون تصفیه کلان آب آشامیدنی که لازمه تولید انبوه آب قابل حمل و نقل است، به همراه تدارکات تولید نیرو و توزیع آن می تواند شرایط را برای صلح پایدار و مطلوب بعد از آن فراهم خواهد کرد طور کلی، صلح تنها در صورتی پایدار خواهد بود که در جهت ایجاد منطقه ای برای پیشرفت دو جانبه دو ملت مستقل باشد.

۷. ایالات متحده می بایستی اهمیت برقراری ثبات در منطقه خاورمیانه را به خوبی درک کند و این را به فاکتوری عنوان حساس و پر اهمیت برای بهبود وضعیت اقتصادی دنیا بشمار آورد، که از طریق رشد و پیشرفت این منطقه است که احتمال بهتر شدن وضع اقتصادی فراهم خواهد شد. این یکی از حیاتی تری چیزهایی است که می تواند به نفع آمریکا باشد، تا سطح زندگی ساکنان بشکل مطلوبی رشد کند و همکاریهای بین دول آن را گسترش دهند. تنها در این شرایط است که آمریکا نیز می تواند به عنوان شریک آنان در پیشرفت منطقه قرار بگیرد. اگر ما همسایگان را به آتش بکشیم، آیا خودمان از شعله آن در آمان خواهیم بود؟
سیاستهای مربوط نظامی آمریکا:

۸. بنا به قضاوت دنیا بر پیشنتهادات من برای سیاستهای جدید در خاورمیانه، دیگر کشورها را برانگیخته تا سیاستهای نظامی مرا مورد بررسی قرار دهند. به همین منظور مطالب زیر را برای روشن شدن این موضوع مطرح می کنم:

الف) پیشنهاد می کنم آمریکا سیاستهای مرا در بیرون کشیدن و عقب نشینی سریع و بی وقفه ارتش از منطقه خاورمیانه بپذیرد. بعنوان یک رئیس جمهور، من سرریعا اکثر نیروهای ارتش را عقب می کشیدم تا مشغول بازسازی آن نهادهای مربوط بپردازند. من این موضوع را درباره سیاستهای نظامی مدتی است مطرح کرده ام، که می بایستی توسط خودمان و دیگر کشورها پذیرفته شود.

ب) سیاست نظامی آمریکا از این پس می بایستی در جهت تاکید صریح شیوه دفاع استراتژیکی باشد که اولین بار بشکلی علمی و عظیم توسط لازار کارنو **Lazare Carnot** تعریق شد. وی همان کسی بود که کشور به فنا رفته فرانسه را از بتفکیک در آمدن و اشغال شدن نجات دهد، همراه با ارتشی که مجازا کل اروپا را تشکیل می داد. همانطور که می دانیم این سیاستها بعدها توسط جرهارد شارن هورس **Gerhard Scharhost** برای **Prussia** تقویت گشت. سیاستهای شارن هورست آنطور که نشان می دهد، هم در از بین بردن ارتش بزرگ ناپلئون با دام استراتژیکی ای که توسط سزار الکساندر اول ساخته شده بود، و هم اقدامات استراتژیکی بعدی آن ارتش **Prussia** که باعث از بین بردن قدرت ناپلئون و عقب نشینی وی شد، قبل از آنکه ناپلئون فرصت برگشت به فرانسه و تشکیل ارتشی جدی را پیدا کند. این اصول

عالی ای بود که توسط جنرال مک ارتور در جنگ پسیفیک Pasific مورد استفاده قرار گرفت و همچنین سیاستی بود که توسط شخصیت‌هایی چون مارشال، آیزنهاور، مختل شد، بخصوص در زمینه مشکلاتی که ما در برخورد با وینستون چرچیل و دیگران در اروپا داشتیم.

ج) دفاع استراتژیکی بر اساس ثبات صلح و پیشرفت بین ملت‌هاست نه بر اساس سلسله جنگ‌های مداوم و بی‌پایان. ما نمی‌بایستی دوباره متحمل تقلید دوباره آن فاشیست اصلی و امپراطور غارتگر، ناپلئون بناپارت باشیم که میدان ایدئولوژیک لازم را برای جنگ‌هایی که بعداً توسط هیتلر آورده شد باز کرد. بنابراین، در جنگ و در صلح، نیروهای ارتش آمریکا می‌بایست اساساً شامل نیروهای مهندس و تحت رهبری اشخاصی باشند که صلاحیت و شایستگی آنان بر حسب رقابت علمی و مهندسی و درک هر چه بیشتر رسالت و وظایف نیروی ارتش در یک حکومت جمهوری است. وظایف جاسوسی و خبرگیری مربوط به آنان نیز باید در جهت کنکاش و درک تاریخی دیپلماتیک خطی مشی سیاسی در گذشته، بخصوص تاریخ تمدن اروپا از زمان یونان قدیم باشد.

د) کارنو Carnot همانطور که در گفته معروف Vauban خود گفته است، برای پیشرفتهای خود رد دفاع استراتژیکی سیاست‌های فرانسه به نیت تقویت نیروهای ارتش از دیدگاه Belfort و Breisach و Neuf ارجاع می‌کند تا به سیاست‌های نظامی Jomini. پیشرفتهای او در گسترش این سیاست دفاع استراتژیکی زیربنای دوباره زنده شدن آکادمی ارتش غرب در زمان ریاست جمهوری James Monroe و John Quincy Adams شد و همچنین همکاری نیروی اطلاع رسانی بزرگ آمریکا در آن زمان، جمعیت سینسینتیس Cincinnatus که بعد توسط جنرال مارکی د لافایت de Lafayette و Marquis هدایت شد، که قهرمانانی را در نیروی اطلاعات و خبرگیری خود پرورش داد، همچون واشنگتن ایروینگ Irving، جیمز فنیمور James Fenimore، کوپر، ادگار آلن پو و دیگران.

ه) تقریباً حدود چهل سال است-از زمانی که آمریکا جنگ‌های هندوچین را به راه انداخت-که نیروی ارتش آمریکا برای مدتی طولانی از آن کیفیت دفاع استراتژیکی به سمت یک نیروی امپراطوری و ستمگر تنزل کرد است.

این تغییر مشی سیاسی همراه با تغییر مشی اقتصادی ملی ما از هدایتگر دنیای تولیدکننده- که تا زمان ۱۹۶۸-۱۹۶۶ برقرار بود- به سمت جامعه پس از صنعتی، بوده است که به سیستم اقتصادی ما از زمان ۱۹۸۱-۱۹۷۱ القا شده است. در آن دوران ما تمام تسهیلات تولیدکننده اقتصادیمان را بستیم و جامعه مان را بشکلی امپراطوری روم قدیم در آوردیم که جامعه تخریب شده خود را با نان و سیرک و سرگرمی‌های شیطان ساکت نگاه می‌دارد، در حالی که دولتشان کشورهای ضعیف دیگر را به غارت می‌کند.

و) انحطاط اصول استراتژیکی و نهادهای آمریکا را اصولاً می‌توان از زمان تفاوقات بین دستگاه امنیتی نازی و و انجمن آمریکا دانست که به دس‌نهای Allen Dulles و James J. Angleton آلوده است. طی این توافقات و عملکردها، آن قسمت از دستگاه امنیتی نازی که در دست Wolf, Schellenberg در ایتالیا و شبکه بین‌المللی یارمار ساخت Hjalmar Schacht - که مسبب به قدرت رسیدن آلمان نازی شد- بود و به عنوان "نهاد توانمند ضد-شوروی" به درون دستگاه جاسوسی انگلیسی-آمریکایی نفوذ کرد، و مسلماً هم NATO به دنبال آن. این همکاری هسته اصلی دستگاه نازی به درون آنچه بعدها با عنوان جناح یوتوپیان Utopian، موسسه استراتژیکی انگلیسی-آمریکایی (Anglo-American)

مطرح شد، همه برای به اجرا گذاشتن طرح برتراند راسل یعنی "حکومت بر دنیا از طریق جنگهای ضد هسته‌ای" بود که هم اکنون هم توسط معاون رئیس جمهور، دیک چینی، و هیئتش دنبال می‌شود. نسل جدید آن دستگاه نازی هم اکنون در ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، و دیگر کشورها، در مرکز و جنوب آمریکا امروزه فراوانند، همانطور که هم اکنون آن سیستمهای جنگ جناح یوتوپیان در دولت فعلی آمریکا حضور دارد. معاون رئیس جمهور، دیک چینی و حزب محافظه کار neo-cons چون Micheal Ledeen عملاً نمونه‌های ایدئولوژیکی نسل حاضر دستگاه نازی ("فاشیست جهانی"، و یا "طرفداران جهانی شدن globalization") هستند.

ز) نفوذ آن سیستم نازی در حزب تاسیس شده آمریکایی-انگلیسی از طریق شخصیتهایی چون فرانکو در اسپانیا بود و همچنین، دیگر عوامل بزرگ سیستم نازی که از طریق جنرال ولف، پرورش داده شدند، یعنی موسلینی - که جمهوری ایتالیا را زیر سلطه خود برد. اگرچه این عوامل در جای خود بسیار کربه عمل کردند، ولی فقط آلت دست همان تشکیلات بین المللی سینارکیست Synarchist و موسسات بانکی وابسته به آنها هستند که حکومت فاشیستی را به درون ارتش غرب و اروپای مرکزی در دوران ۱۹۴۵-۱۹۲۲ وارد کردند. همان موسسات بانکی بین المللی سینارکیست Synarchist هستند که پشت تشکیلات اقتصادی الآن سیاسیتهای معاون رئیس جمهور دیک چینی و جامعه فابیان قرار دارند و کنترل کامل 10 Downing street (خانه نخست وزیر انگلستان) لندن را بدست گرفته اند.

تنها از طریق نشان دادن این حقیقتهاست که آمریکا می تواند اصول استراتژیکی سازمان یافته و سودمندی را برای خود دست و پا کند. اگر آمریکا سیاستهای زشت گذشته خود را کنار بگذارد، آنگاه اصلاحات لازم برای سیاستهای جدید و بازگشتن به آن اصول قانون اساسی که دولت جمهوری اولیه آمریکا بر آن بنا نهاده شده بود، امکان پذیر خواهد بود.

۹. در حال حاضر مسائلی چون صلح و امنیت، قابل جدا شدن از بازسازی سیستم اقتصادی آمریکا در جهت بازگرداندن آن جامعه تولید کننده علمی و تکنولوژیکی نیست. این بدین معناست که تمام نهادهای آمریکا که به نوعی در ارتباط با موسسات نظامی هستند می بایستی شروع به بازسازی روال دفاع استراتژیکی قدیم و باز سرگرفتن خطی مشی قانون اساسی کنند.

الف) همانطور که اصلاح طلب بزرگ پراشا، شارن هورست معتقد بود، سیاست دفاع استراتژیکی وابسته است به یکپارچگی ارتش با سپاه بومی و نیروها ذخیره سازمان یافته با آنان که سازمان داده نشده‌اند، برای مواقع ضروری و فوریتهای نظامی. سپاه بومی می تواند سطح خود را تا جایی بالا ببرد که نقش مهندسی را در ارتش بازی کند، مثلاً نیروهایی که به عراق فرستاده شدند، قابلیت مهندسی نداشتند و در نتیجه نتوانست در مقابله با سپاه بومی، ارتش آمریکا را از نظر مهندسی تامین کنند، که می توانست ارتش ما را برای عقب نشینی و بیرون کشیدن نیروها در آینده مجهز کند.

ب) بازسازی سیستم اقتصادی ورشکسته اکنون آمریکا صورت نخواهد پذیرفت مگر با سرمایه گذارهای کلان و بلند مدت دولت فدرال از طریق ایجاد اعتبارات برای طرحهای اصلی بازسازی ملی و بین ایالتی که پایه زیرسازیهی اقتصادی هستند، و احتمالاً حدود ۶ تریلیون دلار بودجه را از تشکیلات کلان در طی ۴ سال اول به خود اختصاص خواهد داد.

همزمان با این مسائل نیز با مشکل کمبود مهارت لازم بین شاغلین و غیر شاغلین قشر کارگر روبرو هستیم. در دهه ۱۹۳۰ و ریاست جمهوری فرنکلین روزولت، ما سپاه غیر نظامی حفاظتی تشکیل دادیم که تحت نظارت مهندسين نظامی بودند و در نتیجه این تعلیمات بخش عظیم از ارتش را در دوران جنگ تشکیل دادند، و همچنان در زمان صلح نیز تولید کننده نیروهای سازنده غیر نظامی کارگر بودند. مثال واضح این چنین تشکیلاتی، رهبری **Sargent Shiver** بر سپاه صلح کندي است. سازماندهی نیروهای ارتش و مرتبط کردن آنها با نیروهای ذخیره و تکمیل کننده و بازگشت به روال گذشته تاکید بر علوم و مهارت‌های مهندسی در آموزش و تمارین، کارها و وظایف زیادی را برای بازسازی اقتصادی نیروی تولید کننده مان که هم اکنون از بین رفته است، بوجود خواهد آورد و بقای کیفی و کمی نیروهای دائمی و ذخیره ارتش را تضمین می کند.

ج) جنگ می بایستی که به صلح ختم شود. ارتشی که جنگی را به ضروری خاص شروع می کند، باید کار را با سازندگی و بنای صلحی پایدار تمام کند، و باید شایستگی هدایت چنین رسالتی را داشته باشد.

۱۰. بگذارید واضح، شفاف و بدون ابهام به دنیا بگوئیم، که آن خطی مشی ملی اصولی بودند که ملت ما بر اساس آن ساخته شد و اصولی است که ما می بایستی به آنها بازگردیم. اگر چنین شد، آنگاه در برابر هر گونه حمله‌ای شکست ناپذیر خواهیم بود، و باید برای این منظور درباره کارهایی که نباید بکنیم محتاط باشیم.

بازگشت